



دانشگاه باقر العلوم علیه السلام

دانشکده: فلسفه و کلام اسلامی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: فلسفه و کلام اسلامی

عنوان:

خلود نفس از دیدگاه فارابی و ابن سینا و مقایسه آن با مفاد آیات و روایات

استاد راهنما:

حجت الاسلام دکتر حسن معلمی

استاد مشاور:

حجت الاسلام دکتر سید محمود موسوی

نگارش:

معصومه صفدری

1388

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم ہے:

مولایم ابوالعبداللہ الحسین (ع)

کہ مصادف با تاسوعا و عاشورای جامعہ کاش این رسالہ خاتمہ یافت.

و تقدیم ہے:

پدر و مادر م کہ وجود خویش را بہ مصباح ہدایت آن روشن ساختند.

تشکر و تقدیر

- با سپاس از پدر و مادرم و تمام کسانی که مرا در راه دانش آموزی یاریام دادند.
- با تشکر از همسرم، که همراهی‌های صمیمانه و از سر صدق و اشتیاق و انگیزه‌ام را برای ادامه مسیر افزون‌تر نمود.
- با تقدیر و سپاس فراوان از جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر معلمی که با راهنمایی‌های ارزنده خود، راهگشای من در تدوین این رساله بودند و تشکر ویژه از جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر موسوی که راهنمایی‌های ارزشمند خود را از بنده دریغ نفرمودند.
- و در پایان نیز قدردان و سپاسگزار دلسوزی‌ها و همراهی‌های آقای دکتر آکوچکیان و خانم مرضیه علیرضایی هستم، که وسعت‌بخش نگاه من به افق‌های برتر و عالی‌تر بودند.

چکیده

نفس با تعلق به بدن و به کارگیری آن خود را تا حدی به کمال می‌رساند، ولی آنچه مسلم است همراهی نفس با بدن مادی همیشگی نیست و ماده همیشگی در تغیری و تبدیلی و کون و فساد است و به همین جهت از نفس که مجرد است، جدا خواهد شد و نفس مسیری جدی‌دی را در پیش خواهد گرفت. لذا مرگ به معنای نابودی نیست بلکه قطع علاقه نفس از بدن است، و این نفس است که برای همیشگی باقی خواهد ماند و جاودانه می‌شود.

خلود نفس را می‌توان هم از جهت عقلی و فلسفی و هم از جهت نقلی و متون الهی مورد بررسی قرار داد. از جهت عقلی، فیلسوف بزرگی چون فارابی، برخلاف آیات و روایات، معتقد به خلود و جاودانگی برخی از نفوس انسانی است و نفوس برخی دیگر را، مانند حیوانات، راهی وادی عدم و نیستی می‌داند. اما شیخ الرئیس ابوعلی سینا مطابق آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) نفس همه انسان‌ها را خالد و جاودان می‌داند و برای ادعای خود دلایلی را مطرح می‌کند.

جناب فارابی و ابن‌سینا هماهنگ با متون دینی، اهل بهشت را، جاودان در بهشت و سعادت می‌دانند و معتقدند برخی اهل جهنم از آن خارج می‌شوند و متکامل می‌گردند و برخی دیگر در آن خالد و معذب می‌مانند.

واقعیتی که باید به آن توجه شود این است که حقیقت معاد و جاودانگی نفس را هیچ کس آن گونه که باید نمی‌تواند تبیین نماید، چرا که بحث از این مسائل از امور غیبی ماوراءالطبیعه و پیچیده است، و آنچه مهم است توجه به نتیجه و ثمره اعتقاد به خلود نفس است و آن هم چیزی جز تغیری در اعمال و رفتارها و سوق دادن آن به سوی تقرب و نزدیکی به خداوند متعال نیست.

کلید واژه‌ها: نفس، خلود، تعین، نفوس، اتحاد نفوس، سعادت، شقاوت، فارابی، ابن‌سینا.

فهرست مطالب

1	مقدمه
3	پیشگفتار: مباحث مقدماتی
4	تعریف تحقیق
4	سؤال اصلی پژوهش
5	فرضیه‌های پژوهش
5	سوالات فرعی پژوهش
5	سابقه پژوهش
6	اهداف پژوهش
6	روش پژوهش
6	مفهوم‌شناسی
6	1- نفس:
7	معنای اصطلاحی نفس
9	تفاوت نفس و روح
11	2- خلود:
12	3- تعین
12	4- اتحاد
13	فصل اول: خلود نفس از دیدگاه فارابی
17	گفتار اول: تعریف و ویژگی‌های نفس
17	تعریف نفس

- 18 وی‌ژگی‌های نفس
- 18 1- پیدایش نفس
- 19 2- حدوث نفس
- 19 3- نفس از مقوله جوهر است
- 20 4- وحدت نفس
- 20 نفوس تنها متعلق به انسان نیستند
- 21 **گفتار دوم: خلود نفس**
- 22 تناسخ
- 22 بقاء نفوس بعد از مرگ
- 26 نفوسی که با مرگ نابود می‌شوند
- 26 الف) اهل مدینۀ جاهلیه:
- 27 ب) اهل مدینۀ ضاله:
- 27 ج) اهل مدینۀ مبدله:
- 28 اتحاد یا تعین نفوس بعد از مرگ
- 31 **گفتار سوم: سعادت و شقاوت نفوس**
- 31 تعریف سعادت
- 32 1- عامل سعادت یا شقاوت نفوس
- 33 الف) علوم و معارف
- 34 ب) دین
- 34 ج) فلسفه
- 34 د) هنر
- 35 ه) اجتماع و تعاون
- 35 و) زوال شرور
- 36 2- خلود سعادت و خلود شقاوت

38	جمع‌بندی و نتیجه
Error! Bookmark not defined.....	فصل دوم: خلود نفس از دیدگاه ابن سینا
Error! Bookmark not defined.....	گفتار اول: تعریف و ویژگی‌های نفس
Error! Bookmark not defined.....	تعریف نفس
Error! Bookmark not defined.....	تعریف دیگری از نفس
Error! Bookmark not defined.....	ویژگی‌های نفس
Error! Bookmark not defined.....	1- حدود نفس
Error! Bookmark not defined.....	2- تجرد نفس
Error! Bookmark not defined.....	3- طبیعت نفس
Error! Bookmark not defined.....	4- وحدت و بساطت نفس
Error! Bookmark not defined.....	گفتار دوم: خلود نفس
Error! Bookmark not defined.....	انواع خلود نفس
Error! Bookmark not defined.....	1- تناسخ
Error! Bookmark not defined.....	2- خلود نفس با ورود به عالمی دیگر
Error! Bookmark not defined.....	الف) عدم بقای نفوس حیوانی
Error! Bookmark not defined.....	ب) بقای تمام نفوس انسانی
Error! Bookmark not defined.....	دلایل اثبات بقای تمام نفوس انسان
	defined.
Error! Bookmark not defined.....	کیفیت خلود نفس از نظر ابن سینا
Error! Bookmark not defined.....	تعیین نفوس بعد از مرگ
Error! Bookmark not defined.....	گفتار سوم: سعادت و شقاوت نفوس
Error! Bookmark not defined.....	تعریف سعادت و شقاوت در نظر ابن سینا
Error! Bookmark not defined.....	1- عامل سعادت یا شقاوت نفوس
Error! Bookmark not defined.....	الف) پیروی از شریعت و اهمیت به عبادت
	defined.

Error! Bookmark not defined.....	ب) نماز اشرف عبادات.....
Error! Bookmark not defined.....	ج) زهد، عبادت و عرفان.....
Error! Bookmark not defined.....	د) تهذیب نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	ه) پنج دستور اخلاقی.....
Error! Bookmark not defined.....	2- خلود سعادت و خلود شقاوت.....
Error! Bookmark not defined.....	الف) خلود سعادت.....
Error! Bookmark not defined.....	ب) خلود شقاوت.....
Error! Bookmark not defined.....	جمع‌بندی و نتیجه.....
Error! Bookmark not defined.....	فصل سوم: بررسی تطبیقی خلود نفس از منظر فارابی و ابن سینا
Error! Bookmark not defined.....	not defined.
Error! Bookmark not defined.....	گفتار اول: کلیات بحث نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	1- روش.....
Error! Bookmark not defined.....	2- تعریف نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	3- حدود نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	4- طبیعت نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار دوم: خلود نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	کیفیت خلود نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	تعیین نفوس بعد از مرگ.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار سوم: سعادت و شقاوت نفس.....
Error! Bookmark not defined.....	عامل سعادت و عامل شقاوت.....
Error! Bookmark not defined.....	خلود سعادت.....
Error! Bookmark not defined.....	خلود شقاوت و عذاب.....
Error! Bookmark not defined.....	منشأ بحث خلود عذاب.....
Error! Bookmark not defined.....	مقایسه آراء فارابی و ابن سینا در خلود عذاب....
Error! Bookmark not defined.....	جمع‌بندی.....

فصل چهارم: خلود نفس از دیدگاه فارابی و ابن سینا و مقایسه آن با مفاد آیات و

روایات.....Error! Bookmark not defined.

گفتار اول: خلود نفس از دیدگاه آیات و روایات.....Error! Bookmark not defined.

تجرد نفسError! Bookmark not defined.

حیات برزخی.....Error! Bookmark not defined.

ثواب و عقاب برزخی.....Error! Bookmark not defined.

متحول بودن سرنوشت افراد در برزخ.....Error! Bookmark not defined.

عوامل سعادت و شقاوت.....Error! Bookmark not defined.

الف) عوامل سعادت.....Error! Bookmark not defined.

1- اسلام.....Error! Bookmark not defined.

2- قرآن.....Error! Bookmark not defined.

3- التزام به احکام و حدود اسلام.....Error! Bookmark not defined.

ب) عوامل شقاوت.....Error! Bookmark not defined.

1- کفر.....Error! Bookmark not defined.

2- نفاق.....Error! Bookmark not defined.

3- شرک.....Error! Bookmark not defined.

1- گناه.....Error! Bookmark not defined.

2- ظلم و ستم.....Error! Bookmark not defined.

3- مخالفت با خدا و رسول خدا و عدم رعایت حدود الهی.....Error!

Bookmark not defined.

خلود بهشت.....Error! Bookmark not defined.

خلود عذاب.....Error! Bookmark not defined.

چه کسانی مخلص در عذاب هستند؟.....Error! Bookmark not defined.

گفتار دوم: مقایسه خلود نفس فارابی و ابن سینا با مفاد آیات و روایات.....Error! Bookmark not defined.

defined.

- 1- روش **Error! Bookmark not defined.**
- 2- حدوث نفس **Error! Bookmark not defined.**
- تبیین علامه حسن‌زاده از روایات قدم نفس **Error! Bookmark not defined.**
- 3- خلود نفس **Error! Bookmark not defined.**
- 4- معاد روحانی و جسمانی **Error! Bookmark not defined.**
- آیا آیات مربوط به لذت و آلام حسی و جسمانی قابل تأویل است؟ **Error! Bookmark not defined.**
- 5- برزخ **Error! Bookmark not defined.**
- تکامل برزخی **Error! Bookmark not defined.**
- 6- خلود سعادت و خلود شقاوت **Error! Bookmark not defined.**
- شبهاتی پیرامون خلود اهل نار **Error! Bookmark not defined.**
- جمع‌بندی و نتیجه نهایی **Error! Bookmark not defined.**
- فهرست منابع **Error! Bookmark not defined.**
- فهرست منابع **Error! Bookmark not defined.**

مقدمه

حافظ، از چشمه حکمت به کف آور جامی بو که از لوح دلت نقش جهالت برود¹

حمد و ثنا خدایی را سزد که ملکش را بر مثال ملکوتش و ملکوتش را بر مثال جبروتش
آفرید و نفس انسانی را مظهر و مثال برای ذات و صفات و افعال خود خلق نمود، تا معرفت و
شناخت آن نردبانی باشد برای معرفت ربّ جلّ و علا.

جلوه‌ای کرد که بیند به جهان صورت خویش خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد²

از دیرباز، شناخت جنبه ناپیدای واقعیت آدمی که آن را «نفس» نامیده‌اند، از موضوعات
مهم فلسفه بوده است، علم النفس در حوزه اندیشه اسلامی، دانش وسیع است و تقریباً همه
دانشمندان مسلمان، از حکمای بزرگ گرفته تا متکلمان، عرفا، مفسران قرآن، عالمان اخلاق
و پزشکان درباره آن سخن گفته‌اند.

این نوشتار کوششی است در بیان گوشه‌ای از مسائل مربوط به نفس آدمی و پرداختی از
مسئله جاودانی و خلود نفس.

اندیشه جاودانگی قدمتی به قدمت زندگی بشر دارد. کاوش‌های باستان‌شناسی به کشف
نشانه‌هایی انجامیده است، که از دل مشغولی‌های دیرپای انسان به اندیشه جاودانگی حکایت
دارد.

از یک سو، مرگ تجربه‌ای است که دامن‌گیر هر انسانی می‌شود و این خود به خود
اندیشه سرنوشت انسان پس از مرگ را پیش می‌کشد. واز سوی دیگر، اخبار و وعده و

1 - شمس الدین محمد حافظ، دیوان حافظ، قم، نشر فراگفت، 1387، ص 222.

2 - همان، ص 152.

وعیدهایی که ادیان در باب زندگی پس از مرگ به پیروان خود می‌دهند هر موجود عاقلی را به تفکر در باب امکان و چیستی جاودانگی سوق می‌دهد.

انسان حقیقت‌جو همواره از منظر عقلی و فلسفی به جست و جوی این مسئله پرداخته است. تحقیق حاضر از منظر فلسفی - دینی مسئله خلود و جاودانگی نفس را بی‌ان می‌کند. در این پژوهش با نگاهی مقایسه‌ای بین آراء فارابی وابن‌سینا و تطبیق آن با مفاد آیات و روایات به بحث خلود نفس توجه شده است. سؤال اصلی آن است که آیا پس از مرگ، حیاتی وجود دارد؟ آیا مجموعه معرفت‌های علمی و فلسفی بشری می‌تواند به تنهایی یاری دهنده انسان در گشودن این گره‌های فکری باشد؟

نگاهی تیزبینانه بر متون علمی و فلسفی آشکار می‌کند که بدون استمداد از یک منبع خطاناپذیر و فوق طبیعی، معرفت‌های بشری در دستیابی به دامن مراد، کامیاب نیست. امید است، این تحقیق گامی استوار در راستای تبیین و تحکیم بیشتر بنیان‌های فکری و عقیدتی باشد.

و من الله توفیق

پیشگفتار:

مباحث مقدماتی

تعریف تحقیق

خلود و جاودانگی نفس از جمله مهم‌ترین پرسش‌های انسان در طول تاریخ بوده و انسان همواره از درون فطرت خویش ندای جاودانگی را می‌شنیده و همیشه از مرگ و نیستی بیزار بوده است. امید به آینده و جاودانگی انسان، از اصول تمام ادیان الهی و معنابخش زندگی دردآلود آدمی است و آنچه نفس، این موجود بی‌همتای الهی را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد، همین صفت بقا و جاودانگی آن است.

مسئله جاودانگی نفس را از جهات گوناگون می‌توان بررسی کرد؛ انسان حقیقت‌جو برای بررسی مدعای خود به دنبال دلایل عقلی و فلسفی می‌رود، و اگر متدین و معتقد به ادیان الهی باشد، دلایل عقلی و فلسفی خود را با مفاد متون دینی مقایسه می‌کند تا شک و تردیدی در او راه نیابد.

این پژوهش نیز سعی دارد، ابتدا مسأله خلود نفس را از جهت عقلی و فلسفی از دیدگاه دو فیلسوف بزرگ اسلامی، جناب فارابی و ابن سینا مورد بررسی قرار دهد، و سپس مفاد بیانات این دو بزرگوار را با یکدیگر و با متون دینی مقایسه نماید تا مشخص شود که تا چه حد گفته‌های آنان با آیات و روایات سازگار است.

سؤال اصلی پژوهش

دیدگاه فارابی و ابن سینا خلود نفس چیست و تا چه حد آراء آنها با مفاد آیات و روایات هماهنگ است؟

فرضیه‌های پژوهش

- 1- خلود نفس ابن سینا با آیات و روایات هماهنگ و سازگار است؟
- 2- دیدگاه فارابی در خلود نفس با دیدگاه ابن سینا و مفاد آیات و روایات ناسازگار است؟

سؤالات فرعی پژوهش

1. دیدگاه فارابی در خلود نفس چیست؟
2. از نظر فارابی نفس چیست؟
3. از نظر ابن سینا نفس چیست؟
4. فارابی ابن سینا نفس را دارای چه ویژگی‌هایی می‌داند؟
5. آیا فارابی و ابن سینا تناسخ را قبول دارند؟
6. آیا فارابی و ابن سینا بقای تمام نفوس انسانی را بیان می‌کنند؟
7. آیا آنها قائل به نفس کلی هستند؟
8. آیا از نظر آنها نفوس کثرت خود را بعد از مرگ حفظ می‌کنند؟
9. نفوس، پس از مرگ گرفتار عذاب می‌شوند یا به سعادت می‌رسند؟
10. آیا عذاب یا سعادت نفوس جاویدان است؟
11. آیا با گذشت زمان معین، اهل عذاب، به عذاب عادت می‌کنند؟
12. دیدگاه فارابی و ابن سینا در خلود نفس چه اشتراکات و تمایزاتی با هم دارد؟

سابقه پژوهش

مسئله نفس و خلود و جاودانگی آن از روزگاران دیرین در میان اندیشمندان و فیلسوفان مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گرفت و مبحث نفس به طور عام و خلود آن به طور خاص از مباحث مهم فلسفه اسلامی شمرده می‌شود.

لکن آنچه از مطالعه در آثار و مکتوبات پیرامون این مسئله برمی‌آید، این است که هیچ

رساله یا کتابی بالاخص به بررسی تطبیقی آراء جناب فارابی و ابن سینا در باب خلود نفس و مقایسه آن با مفاد آیات و روایات نپرداخته است، و این کار کاملاً جدید و ابتکاری است.

اهداف پژوهش

یکی از اهداف این تحقیق، دستیابی به دیدگاه فارابی و ابن سینا در بحث خلود نفس، و آگاهی بر نقاط افتراق و اشتراک این دو، و بررسی پیشرفت هر یک در این مسئله است. هدف دیگر اینکه آراء هر یک از فارابی و ابن سینا در باب خلود نفس، به طور جداگانه با مفاد متون اسلام بررسی شود و هماهنگی و سازگاری عقاید این دو فیلسوف بزرگ جهان اسلام با قرآن و احادیث سنجیده شود.

روش پژوهش

پژوهش مورد نظر یک تحقیق علمی و مطالعه‌ای تطبیقی است. اطلاعات و داده‌ها به روش مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده و به روش تحلیلی - توصیفی است. در این پژوهش سعی شده، دیدگاه‌های فارابی و ابن سینا بدون هیچ جانب‌داری مورد مطالعه و تحقیق واقع شود و سپس با توجه به متون دینی مورد ارزیابی قرار گیرد.

مفهوم‌شناسی

1- نفس:

نفس در لغت به معانی متعددی آمده است، از جمله:
الف) نفس به معنای روح، جان و روان، چنانکه گفته می‌شود: «خَرَجَتْ نَفْسُ فُلَانٍ» یعنی روح فلانی خارج شد، یا (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)¹ یعنی خداوند ارواح را به هنگام مرگشان قبض می‌کند.²

1 - زمر/42.

2 - محمد بن مکرّم بن منظور، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1405ق، ص 233.

ب) قوه‌ای است که بدان جسم زنده است، جوهری است مجرد متعلق به تعلق تدبیر و تصرف، و او جسم و جسمانی نیست و این مذهب بیشتر محققان از حکما و متکلمان است.¹

ج) نفس به معنای حقیقت و تمام شیء؛ مانند: «قتل فلان نفسه و اهلک نفسه: ای أوقع الاهیلاک بذاته کلها و حقیقته» یعنی تمام ذات و حقیقت فلانی هلاک شد.²

معنای اصطلاحی نفس

بهترین تعریفی که مورد قبول فلاسفه بزرگ واقع شده، تعریفی است که جناب صدرالمتألهین از نفس ارائه داده است، و آن عبارت از: «النفس کمال اول لجسم طبیعی یصدر عنه کمالاته الثانیة بآلات»³؛ «نفس کمال اول برای جسم طبیعی است که کمالات ثانیه و افعال و آثار خود را با آلات و قوا انجام می‌دهد».

برای فهمی درست و دقیق، هر یک از الفاظ به کار رفته در این تعریف را، تبیین می‌کنیم.

- کمال اول:

«کمال اول» در مقابل «کمال ثانی» است، که قبل از پرداختن به این دو، لازم است اصل کمال تفهیم شود.

فلاسفه کمال را «مبدأ فعلیت شیء» دانسته‌اند؛ «آنچه که شیء به وسیله آن فعلیت پیدا می‌کند»⁴

در جای دیگر آمده است: «آنچه تمامیت شیء به آن است، آن را کمال آن شیء می‌نامند

1 - علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، جلد 46، تهران، دانشگاه تهران، 1346ش، ص 661.

2 - محمد بن مکرم بن منظور، پیشین، ص 233.

3 - صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج 8، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1410ق، ص 16.

4 - ملاحادی سبزواری، شرح منظومه، مصحح آیت الله حسن‌زاده آملی، جلد 4، تهران، انتشارات ناب، 1369، مقصد رابع، فریده ثانیه، ص 248.

و این معنای نسبی است و کمال هر موجودی به فعلیت آن است و نحوه وجودی هر موجودی در همان کمال آن است.¹

هر جسمی متشکل از ماده و صورت است، ماده شیء، قوه محض است و فعلیتی در آن نیست تا بتواند کمال و مبدأ فعلیت شیء باشد، بنابراین صورت و آثاری که به واسطه صورت شیء بر آن مترتب می‌شود کمال آن شیء است. از این جا اول و ثانی بودن کمال مشخص می‌شود، چیزی که اصل فعلیت شیء را بر عهده دارد کمال اول و آنچه که عهده‌دار فعلیت آثار و صفات شیء است کمال ثانی نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر کمال ثانی نتیجه افعال و انفعالات شیء است.

کمال اول مانند شکل شمشیری برای شمشیر و کمال ثانی مانند بریدن برای شمشیر و رؤیت و احساس برای انسان است.²

- طبیعی: با این قید، جسم صناعی از دایره تعریف خارج می‌شود. جسم صناعی دارای صورت طبیعی نیست، بلکه به واسطه عامل خارجی واجد صورت و شکل صناعی شده است، در حالی که جسم طبیعی دارای یک ماهیت نوعیه حقیقی و صورت طبیعی است.³

- انجام دادن کمالات ثانیه با آلات و قوا: منظور از «کمالات ثانیه» افعال و آثار است. با افزودن این قید، صورت‌های نوعیه از دامنه تعریف خارج می‌شوند. بنابراین صور نوعیه عنصری یا معدنی که فعل آن‌ها به استخدام آلات نیست - در اصطلاح حکما - «نفس» شمرده نمی‌شوند،⁴ هرچند نفس خود صورت نوعی است، اما فرقی با صور نوعیه دیگر در همین قید است.

1 - جعفر سبحانی، *مصطلحات فلسفی صدرالمتألهین شیرازی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1340، ص 197.

2 - ابن سینا، *شفاء (الطبیعیات)*، جلد 2 النفس، قم، نشر مکتبه آیت الله المرعشی، 1405، ص 10.

3 - محمدتقی مصباح یزدی، *شرح اسفار*، ج 8، قم، مؤسسه امام خمینی، 1380، ص 79-78.

4 - ملاحادی سبزواری، *اسرار الحکم*، با مقدمه و حواشی میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ دوم، بی‌جا، کتابفروشی اسلامی، 1362، ص 176.

تفاوت نفس و روح

در منابع دینی و فلسفی گاهی کلمه «روح» به معنای «نفس» به کار رفته است و جای این دو کلمه با هم عوض می‌شود و به جای همدیگر قرار می‌گیرند. پرسشی که ممکن است به ذهن خطور کند این است که آیا روح همان نفس است یا معنای دیگری دارد؟ و در صورت حکم به غیریت چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد؟

کسانی مانند شیخ مفید، روح و نفس را در قرآن و روایات متفاوت از یکدیگر دانسته و در ردّ وحدت نفس و روح چنین می‌گوید:

«نفس عبارت است از این معانی: (1) ذات شیء (2) خون گردش کننده (3) نفسی که هواست (4) خواهش و میل طبع... و اما روح را نیز معنی‌های مختلف است: (1) زندگی (2) قرآن، (3) فرشته‌ای از فرشتگان خداوند، (4) جبرئیل.»

اما وی در حکمت و فلسفه، حسب گفته‌ها و مطالبی که از او نقل شده است، انسان را همان روح و نفس می‌داند، و این دو لفظ را واحد و مترادف و نام یک چیز و به یک معنا می‌شناسد.¹

صدرالمتألهین در بعضی موارد برای «روح» معانی گوناگونی ذکر کرده است و در مواردی دیگر نیز «روح» و «نفس» را مترادف با هم و در کنار یکدیگر ذکر فرموده است.

معانی گوناگون «روح»: الف- «روح» به معنای «روح بخاری» است که جرمی لطیف و شاید امری غیر مادی در مرتبه بین جسم و نفس و رابط میان آن دو است.²

ب- معنای دی‌گر روح، حیات است و آن چیزی است که موجب تحرک و اعمال حیوانی است و به آن «قوه حیوانی» و «روح حیوانی» می‌گویند.

ملاصدرا به مناسبت‌هایی از آن یاد کرده، از جمله:

«و منه ما هو حیوانی یختص بالمزاج الحیوانی.»

1 - محمد خامنه‌ای، روح و نفس، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، 1384، ص 156-166.

2 - صدرالمتألهین، شواهد الربوبیه، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، 1346، ص 194.

«قسمی، روح حیوانی است و آن خاصتاً به مزاج حیوانی متعلق است».¹

ج- به معنای نفس و به صورت دو کلمه مترادف به کار رفته است، ملاصدرا گاهی روح را ادامه نفس و مرحله‌ای از کمال و تجرد کامل آن دانسته است.² از جمله مواردی که ملاصدرا «روح» و «نفس» را به صورت مترادف کنار هم می‌آورد در *اسرار الآیات* است که می‌گوید:

«و اعلم أن جمهور الفلاسفة لم يعلموا من حقيقة الروح و ماهية النفس إلاّ قدرأً يسيراً... و إذا كان حال هؤلاء العقلاء الفضلاء في أمر النفس هكذا، فكيف حال من سواهم من أهل الجدال و أولى وساوس الخيال! و لأجل ذلك قال تعالى: (وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا).³»

«آگاه باش که همه فلاسفه از حقیقت روح و ماهیت نفس چیزی نمی‌دانند مگر به قدر کمی... و هنگامی که حال عقلاء و فضلاء در امر نفس چنین باشد، حال غیر آنان از اهل جدل و وساوس خیال چگونه خواهد بود! و به همین خاطر است که خداوند فرمود: «از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو روح از امر پروردگار من است، و از دانش به شما چیزی نداده‌اند مگر اندکی.»

علامه طباطبایی نیز تفاوت «نفس» و «روح» را اعتباری می‌داند.⁴

آقای مصباح می‌فرماید: «روح در اصطلاح فلسفی، نفس نامیده می‌شود».⁵

شهید مطهری هم فرق این دو را مفهومی دانسته و تفاوت اساسی و حقیقی قائل

1 - صدرالمتألهین، *اسفار*، پی‌شین، ج 8، ص 145.

2 - همان، ص 198.

3 - صدرالمتألهین، *اسرار الآیات*، قم، نشر حبیب، ص 147.

4 - محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، جلد 14، بیروت، 1417ق، ص 287.

5 - محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، جلد 4، قم، سازمان تبلیغات، 1379، ص 375.

نیستند.¹

بنابراین آنچه از عبارت بزرگان هویداست این است که تفاوتی بین این دو واژه قائل نشده‌اند، اما برخی میان این دو تفاوت قائل شده‌اند. البته بدون ارائه تبیینی روشن. محمدجواد مغنیه می‌گوید: «برخی میان روح و نفس از جهات مختلف تفاوت قائل شدند که شنوایی و بینایی و هرچه را تابع آنهاست از لوازم نفس نامیدند؛ اما هر دوی آنها را در یک معنا به کار می‌بری.»²

2- خلود:

کلمه «خلود» به معنای «جاودانگی»، «همیشگی»، «پایندگی» و «دوام» است.³ راغب اصفهانی می‌گوید:

«هو تبری الشیء من اعتراض الفساد و بقائه علی الحالة التی هو علیها»⁴:

«خلود آن است که شیء از عروض فساد به دور بوده و در یک حالت

باقی بماند.»

بعضی از محققین خلود را به چیز ثابتی معنا کرده‌اند، که تباهی در آن راه ندارد. ابن فارس می‌گوید: «الخاء و اللام و الدال اصل واحد يدل علی الثبات و الملازمه.»⁵ «خاء و لام و دال (خلد) اصل واحدی است که دلالت بر ثبات و ملازمت و همیشگی دارد.» برخی دیگر از مفسران نیز چنین گفته‌اند که خلود در اصل لغت، به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است. بنابراین کلمه خلود به تنهایی دلیل بر جاودانگی و پایان‌ناپذیری نیست، زیرا هر نوع بقای طولانی را شامل می‌شود؛ ولی این کلمه در بسیاری از

1 - مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد 4، قم، نشر صدرا، 1376، ص 726-658.

2 - محمدجواد مغنیه، فلسفه مبدأ و معاد، ج 1، ترجمه لطیف راشدی، قم: نشر مرتضی، 1372، ص 134.

3 - محمد معین، فرهنگ معین، جلد 1، چاپ 16، تهران، امیرکبیر، 1379، ص 1437.

4 - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، الدار الشامیه، 1416ق، ص 291.

5 - ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج 2، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، 1404ق، ص 206.

آیات قرآنی با قیودی ذکر شده که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می‌شود.¹

(...وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا)²

«هر که نافرمانی خدا و رسول او کند، همانا کیفر او آتش دوزخ است که

در آن تا ابد مغلّد است.»

در این آیه «خالّد» در کنار کلمه «ابداء» به کار رفته است که به وضوح دلالت بر

جاودانگی می‌کند.

لذا «خلود» به معنای جاودانگی، ماندگاری و پایان‌ناپذیری است.

3- تعین

«تعین» به معنای «مخصوص شدن چیزی از میان چیزها و به معنی تشخیص است، آنچه

چیزی بدان از دیگر چیزها ممتاز می‌شود.»³

لذا منظور از «تعین نفوس» آن است که نفس پس از مرگ تشخیص و فردیت خود را از

دست نمی‌دهد، و نفوس به حالت تعین و کثرت خود باقی‌اند.

4- اتحاد

این لغت به معنای «یکی شدن، یگانگی داشتن، یگانگی کردن» است.⁴ با متحد شدن

اجزاء «کلی» به وجود می‌آید، و کلی به معنای «عمومی و هر چیز که عمومیت داشته باشد و

شامل همه گردد، تام، تمام و کامل»⁵ است.

منظور از «اتحاد نفوس» یکی شدن و متصل شدن نفوس به یکدیگر و تشکیل نفس کلی

است.

1 - احمد زمریدیان، حقیقت روح، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368، ص 705.

2 - جن/23.

3 - علی اکبر دهخدا، پیشین، ج 14، ص 784.

4 - همان، ج 2، ص 989.

5 - همان، ج 37، ص 126.

فصل اول:

خلود نفس از دیدگاه فارابی

ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی یکی از فیلسوفان بزرگ جهان اسلام و مؤسس و بنیان‌گذار فلسفه اسلامی است. او در حدود سال 870 م/257 هـ در شهر فاراب دی‌ده به جهان گشود و در سال 950 م/339 هـ در سن هشتاد سالگی در دمشق درگذشت.

«پدرش ایرانی‌الاصل بود. با زنی از ترکان ازدواج کرد و در سپاه ترک در زمره سرداران درآمد. فارابی پیش از آنکه خود را وقف تحصیل فلسفه کند، در فاراب به کار قضاوت می‌پرداخت. او را نسبی شریف بود و می‌توانست زندگی توانگرانه‌ای داشته باشد، اما به فلسفه دل نهاد و عزلت و تأمل را برگزید.»¹

فارابی در همان زادگاه خود به کسب دانش پرداخت. در فراگرفتن زبان‌های دیگر قدرتی عجیب داشت، ابونصر به زبان عربی، فارسی، ترکی و کردی به خوبی آگاه بود. و این از تألیفات او به خصوص «کتاب الموسیقی الکبیر» به وضوح پدیدار است. وی پس از آنکه در علم منطق استاد شد، همه وقت خود را وقف فلسفه کرد و سی سال عمر خود را در تألیف و شرح و تعلیم آن گذراند.

مورخان اسلام فارابی را اهل تأمل، زهدپیشه و عزلت‌گزین می‌دانند. وی مدتی از مردم گریزان بود و جز در کنار برکه آب و یا در انبوه درختان باغ دیده نمی‌شد. می‌گویند نگهبان یکی از باغ‌های دمشق بود و شبها بیدار می‌ماند و در زیر نور چراغ پاسبانان به مطالعه و تألیف

1 - حنا الفاخوری، خلیل‌الجبر، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1367، ص 395.

می پرداخت.¹

این فیلسوف بزرگ، که اندیشمندی عمیقاً دینی و اهل عرفان بود، در نهایت سادگی زندگی می کرد و لباس صوفیان برتن داشت و از امور دنیوی اعراض می کرد. ابونصر در انواع علوم بی همتا بود و در هر علمی از علوم زمان خویش استاد شد و کتابی نوشت. از کتابهای او که به ما رسیده و نیز از کتابهای او که از میان رفته و نامی از آنها در کتب تاریخ و فلسفه باقی مانده، معلوم می شود که در علوم زبان، ریاضیات، کیمیا، هیأت، علوم نظامی، موسیقی، طبیعات، الاهیات، علوم مدنی، فقه و منطق چیره دست بوده است.

آثار فلسفی فارابی نیز با بیش از یکصد اثری که به او نسبت داده اند، بسیار چشمگیری است، اما تنها بخش ناچیزی از آنها بدست ما رسیده است؛ وی به طور گسترده در زمینه های فلسفه سیاسی، فلسفه دین، ما بعدالطبیعه، علم النفس و فلسفه طبیعی نیز آثار متعددی دارد.²

فلسفه فارابی دارای وجوه ممتاز و مقاصد مشخصی است، وی برخی از آراء فلاسفه پیشین را پذیرفته و آنها را به صورتی که با دین مطابق باشد، بازسازی کرده و چنان پیوند نزدیکی میان آنها برقرار کرده است که فلسفه حاصل از آن منظم ترین و مرتبط ترین و هماهنگ ترین فلسفه هاست. همچنین وی به جمع میان فلسفه و دیانت نبوی نیز اعتقاد داشت. البته ممکن است فلسفه او با برخی پیش فرض های نادرست همراه باشد و بعضی از فرضیه های او را که علم جدید باطل ساخته است، عنوان کرده باشد، لکن در ادوار بعدی نقش بسیار مهمی ایفاء کرده و مکاتب گوناگون اندیشه را تحت تأثیر خود قرار داده است.

فارابی در عالم اسلام همان نقش را داشت که فلوطین در فلسفه غرب عهده دار آن شد. ابن سینا او را استاد خود شمرد و ابن رشد و دیگر حکمای اسلام و عرب شاگرد او بودند و به

1- همان، ص 396.

2- سید حسین نصر- الی وری من، تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات حکمت، 1383، ص 305.

حق او را بعد از ارسطو که ملقب به «معلم اول» بود، «معلم ثانی» لقب دادند. فارابی این فیلسوف عالی مقام، در موضوعات مختلف، تألیفات بسیاری دارد، اما آثار او رواج چندانی نیافت. شاید علت این امر، آن بوده که بیشتر آثار خود را به طور پراکنده روی تکه هایی از کاغذ و یا در دفترهای پراکنده می نوشت. و رساله و کتابی مفصل و کامل از او باقی نماند. متأسفانه بیشتر آثار او از میان رفته و جز - تقریباً - سی رساله به زبان عربی از او باقی نمانده است. آثار فارابی بیشتر در شرح و توضیح فلسفه ارسطو و افلاطون و جالینوس است. «معلم ثانی» کتب این بزرگان را در منطق، طبیعیات، نوامیس، اخلاق و مابعدالطبیعه مورد مطالعه و بحث قرار داده است.¹ مشهورترین کتاب های فارابی عبارتند از: «رسالة الجمع بین رأیی الحکیمین»، کتاب «فی اغراض ارسطو طاليس»، «رسالة فیما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة»، «احصاء العلوم»، «رسالة فی العقل و المعقول»، «فصوص الحکم»، «آراء اهل المدینة الفاضله»، «السیاسة المدنیة» و «تحصیل السعادة».

در این فصل سعی شده است با توجه به برداشتهای نادرستی که از آراء ای-ن حکیم شده یا اعتراض های بی که ای-ن آراء برانگیخته است، به بررسی خلود و جاودانگی نفس از منظر ای-ن فیلسوف بزرگ پرداخته شود.

گفتار اول: تعریف و ویژگی های نفس

قبل از پرداختن به آراء فارابی درباره نفس، لازم است به این نکته اشاره کنیم که ما، وجود نفس انسانی را، به عنوان موجودی غیـر از بدن، بدیـهی فرض می کنیم. قصد در این گفتار آن است که نفس را از دیدگاه فارابی تعریف کرده و برخی از ویژگی های آن را بر شماری م.

تعریف نفس

فارابی در تعریف نفس از ارسطو پی روی می کند و می فرماید: «نفس نخستین استکمال جسم طبیعی آلی بالقوه ذی حیات است»¹. مراد از قید بالقوه ذی حیات آن است که لازم نیست همه علائم حیات را داشته باشد، بلکه اگر قوه و استعداد زندگی کردن هم در آن باشد کافی است. این تعریف نفوس نباتی، حیوانی و انسانی هر سه را شامل می شود، اما نفس نباتی فقط تغذیه و رشد و تولید مثل دارد و نفس حیوانی علاوه بر آن سه، احساس و حرکت ارادی هم دارد، ولی نفس انسانی علاوه بر آن پنج عمل، تعقل را نیز انجام می دهد که فقط مخصوص انسان است.

وی در جای دیگر نیز همانند ارسطو، نفس را صورت جسم معرفی می کند. البته قائل شدن وی به صورت بودن نفس تا هنگامی است که نفس کمال نیافته و افعال خود را به کار نی انداخته و هم چنان به حال قوه و هیئتی که مستعد قبول تصاویر اشیاء است باقی مانده باشد.²

فارابی در مسائل نفس هر چند تمایلات ارسطویی دارد، اما تا پای آن، چندان با او

1 - ابونصر فارابی، *من مسائل المتفرقه*، حیدرآباد، نشر دائرة المعارف العثمانیه، 1344 هـ.ق، ص 18.

2 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، بیروت، مکتبة الهلال، ص 29.

هماهنگ نیست. ارسطو نفس را صورت اول برای جسمی که حیات بالقوه دارد، تعریف می‌کند.¹ صورت فعلیت شیء است که با ماده تلازم دارد، ماده بدون صورت قوه محض بوده و فعلیت خود را از تلازم با صورت به دست می‌آورد. لذا اعتقاد ارسطو به تلازم ماده و صورت به معنای آن است که با مرگ بدن، نفس نیز نابود می‌شود. اما فارابی فناء همه نفوس انسانی را با مرگ نمی‌پذیرد. وی از یک سو نفس را صورت جسم می‌خواند و از سوی دیگر نفس را جوهری بسیط و روحانی و مباین با جسم می‌داند.²

ویژگی‌های نفس

1- پیدایش نفس

نفس از عقل فعال که واهب الصور است فایض می‌شود، چرا که او صورت جسم است و این افاضه زمانی ای‌جاد می‌شود که ماده جسم، در رحم، قابل آن صورت گردد.³ عقل فعال عبارت است از « صورت مجرده‌ای که نه ذاتاً عارض بر ماده می‌شود و نه اصلاً ممکن است که در ماده باشد».⁴

عقل فعال یا «روح الامین» یا «روح القدس»⁵، همان عقلی است که مدبر عالم تحت قمر است و از این عقل است که نفوس بشری و عناصر اربعه صادر می‌گردد، در حقیقت عقل فعال حلقه اتصال بین عالم علوی و عالم سفلی است. این عقول و نفوس مترتب‌اند و در این سلسله مراتب، عقل اول یا پدید آورنده

1- ارسطو، درباره نفس، ترجمه و تحشیه ع. م. د، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت، 1366، دفتر دوم، ص 79 - 78.

2- ابونصر فارابی، رساله فی اثبات المفارقات، حیدرآباد، نشر دائرة المعارف العثمانیه، 1345هـ.ق، ص 7.
3- دکتر محمود قاسم، فی النفس و العقل لفلاسفه الاغریق و الاسلام، چاپ چهارم، مصر، مکتبه الانجلو، 1969م، ص 73.

4- ابونصر فارابی، رساله فی العقل، بیروت، 1938م، ص 23.

5- ابونصر فارابی، السیاسه المدنیه، بی‌شین، ص 23.

نخستین از همه متعالی تر است، که نفوس فلکیه و خود افلاک از آن پی‌روی می‌کنند، و پدیدآورندگان دومین در مرتبه دوم‌اند، عقل فعال در مرتبه سوم قرار دارد و نفس در این سلسله مراتب، در مرتبه چهارم، و صورت در ردیف پنجم، ماده در طبقه ششم، مستقر است.¹

برای نگارنده این موضوع که آیا حدوث نفس از نظر فارابی روحانیه الحدوث باشد قطعی نشده، و فارابی نیز در آثارش به این مطلب به وضوح اشاره نکرده است.

2- حدوث نفس

فارابی می‌گوید: جایز نیست که قائل شوی م نفس، پیش از بدن موجود بوده است.²

او با افلاطون که نفس را قدیم می‌دانست موافق نیست، بلکه به نظر او نفوس فردی، با حدوث ابدان حادث می‌شوند. البته فارابی نفس را (همانند صدرالمتألهین) جسمانیة الحدوث نمی‌داند، بلکه در این مورد رأی ارسطو را قبول می‌کند و همچنان که اشاره شد، مانند استاد یونانی خود، نفس را صورت تن می‌داند.

برای نگارنده، این موضوع که آیا حدوث نفس از نظر فارابی روحانیه الحدوث باشد، قطعی نشده، و فارابی نیز در آثارش به این مطلب به وضوح اشاره نکرده است.

3- نفس از مقوله جوهر است

فارابی نفس را جوهری روحانی، بسیط و قائم به ذات می‌داند که عرضی از اعراض جسم نیست، وی با اظهار عقیده جوهریت نفس و قائم به ذات بودن آن و مقایسه با نظریه صورت که پیش از این گفته شد، متوجه تناقض‌گوئی خود شده و برای رفع شبهه و اصلاح نظرات خود می‌گوید: مادامی‌که نفس، جوهر قائم به ذات باشد، ممکن نیست، صورت برای بدن هم باشد. فارابی به منظور سازش بین نظریه صورت ارسطو و نظریه جوهر افلاطون بیان کرده که، نفس در آن واحد هم جوهر است و هم صورت. جوهر است با نظر به ذات آن و صورت است با نظر به اتصال و پیوستگی آن با جسم و بدن.

1 - همان، ص 21.

2 - ابونصر فارابی، *عیون المسائل*، قاهره، 1907م، ص 21.

4- وحدت نفس

ابونصر در کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* فصل خاصی را به قوای نفس اختصاص داده است، و بیان می کند، این قوا با آنکه مختلف و متعددند، اما اجزاء یک نفس واحد هستند، و هر یک از این قوا برای مادون خود صورت و برای مافوق خود ماده اند؛ مثلاً قوه رئیسه غذایه برای قوه رئیسه حاسه به منزله ماده و حاسه صورت آن است، و قوه رئیسه حاسه، برای متخیله مانند ماده و متخیله صورت آن است، و قوه رئیسه حاسه، برای متخیله صورت آن است، و قوه رئیسه متخیله برای ناطقه رئیسه، چون ماده، و ناطقه صورت آن است. قوه ناطقه ماده برای قوای دیگر نیست، بلکه صورت همه قوا می باشد. بنابراین همه قوای نفس، مظاهر مختلف و پیوسته حقیقت واحدی هستند، که همان نفس انسانی است.¹

نفوس تنها متعلق به انسان نیستند

فارابی معتقد است که جز افراد انسانی، موجودات دیگری نیز دارای نفس هستند. آسمان را نفس است و عالم را نفسی دیگری است، و هر یک از کواکب را نفسی است و حیوان و نبات را نیز نفسی دیگری است.

مسئلاً نفوس اجسام سماوی، مابین با نفوس انسان و حیوان و نبات است. نفوس سماوی از حیث نوع و جوهر دیگری هستند، اجسام سماوی به آن نفوس، جوهریت یافته و از آنها حرکت دورانی می گیرند. نفوس اجسام سماوی، اشرف و اکمل و افضل از نفوس انواع حیوان و نبات است، این نفوس همواره بالفعل اند و هرگز بالقوه نیستند، در اجسام سماوی نه نفوس حساسه هست و نه نفوس متخلیه، بلکه هر چه هست نفوس متعقله می باشد. نفوس اجسام سماوی تا حدودی مجانس نفس ناطقه انسانی است.²

1 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها*، با مقدمه و شرح دکتر علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال،

2002م، ص 87.

2 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 25-24.

گفتار دوم: خلود نفس

مورخان فلسفه پی‌رامون رأی فارابی در مورد سرنوشت نفس بعد از مرگ اختلاف دارند، برخی می‌گویند که او معتقد به خلود نفس است و برخی دی‌گر خلود نفس او را انکار می‌کنند.

واقع این است که فارابی، در این مورد خطی‌ر، رأی صریحی ابراز نکرده است، زیرا وی از یک طرف تحت تأثیر ارسطو و از طرف دی‌گر تابع اسلام است و نمی‌تواند با تعالیم ناب اسلامی مخالفت کند. گاهی می‌گوید خلود از طبیعت نفس است و گاهی هم قائل می‌شود که نفوس جاهله از خلود بی‌بهره‌اند. اما در هر حال وی قائل است که نه تنها نفس بلکه، کل عالم با همۀ نظام بدی‌عاش همواره و به طور مستمر، به سوی خدا باز می‌گردد و در این مسأله هیچ شکی نباید کرد. وی تصریح می‌کند که نفس، مشتاق رسیدن به مافوق خود است، و هر قدر بهره‌اش از معرفت زیاد شود، جوهر او صفا می‌یابد و ارتقاء می‌جوید.¹

نظریاتی که در باب خلود نفس و زندگی پس از مرگ ارائه شده، بسیار فراوان است، به گونه‌ای که تقسیمی حاصر از آنها شاید غیر ممکن باشد. یکی از این نظریه‌ها، اعتقاد به تناسخ و زندگی مجدد است، که استمرار زندگی انسان را در همین عالم بیان می‌کند.

کسانی که قائل به تناسخ هستند، می‌گویند؛ پس از مرگ، بدن شخص برای همیشه متلاشی می‌شود، اما جوهر غیر مادی او یعنی نفس در عالم طبیعت در بدنی دیگر (بدن حیوانی یا انسانی) دوباره متولد می‌شود و این تجدید حیات ممکن است دو یا چند بار یا حتی بی‌شمار اتفاق افتد.

1 - ابونصر فارابی، رسالۀ فی جواب مسائل سئل عنها، چاپ لی‌دن، 1890 م، ص 86-87.

در این گفتار ابتدا به بررسی نظر فارابی در مورد تناسخ که یکی از راه‌های خلود نفس است، می‌پردازیم و سپس به تمایزی که وی برای نفوس بعد از مرگ قائل شده است، اشاره می‌کنیم:

تناسخ

از آنجا که ما به دنبال امکان خلود و جاودانگی نفس در سربایی دیگر هستیم، به صورتی گذرا، به تناسخ از دیدگاه فارابی اشاره کرده و به بحث اصلی بقاء نفس بعد از مرگ و در عالمی دیگر خواهیم پرداخت.

فارابی تناسخ را رد کرده و می‌گوید:

«جایز نیست همچون اصحاب تناسخ قائل شویم که نفس از بدنی

به بدن دیگری منتقل می‌شود.»¹

بقاء نفوس بعد از مرگ

فارابی نفوس نباتات و حیوانات، همچون بهائم، درندگان و خزندگان و... را جزء نفوس هلاک شونده و راهی وادی عدم و نیستی می‌داند.²

و اما نفس انسانی را تا زمانی که کمالات ثانویه از آن بروز نکرده است و همچنان به حالت قوه تعین یافته باقی است، صورت بدن می‌داند و چون صورت حال در ماده است و با فنای ماده نمی‌تواند باقی باشد، بنابراین تا هنگامی که نفس در این مرحله است، با فنای بدن، که ماده آن است، فانی می‌گردد، اما به محض این که کمالات ثانویه فعلیت یافت، یعنی بالفعل امری را تعقل کرد و مفهومی کلی را بالفعل درک نمود، نفس انسانی مجرد می‌شود و می‌تواند بعد از فساد بدن باقی بماند.³

نفس انسانی به وسیله عقل فعال از حالت بالقوه خارج شده و مجرد می‌شود و بالفعل

1 - ابونصر فارابی، *عیون المسائل*، پیشین، ص 21.

2 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضله*، پیشین، ص 139.

3 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 29.

اموری را تعقل می‌کند. عقل فعال مبدأ واحدی است که نسبت آن به همه نفس‌ها یکسان است، یعنی معقولات به طور یکسان از آن به عقل‌های بالقوه تمام انسان‌ها افاضه می‌شود. اما همه انسان‌ها در قبول این فیض یکسان نیستند.¹

به این ترتیب فارابی، انسان‌ها را بر حسب بهره‌ای که از این فیض می‌برند به سه دسته تقسیم می‌کند، که نفوس دو دسته از آنها بعد از مرگ باقی است و نفوس دسته سوم با مرگ نابود می‌شود.

نفوسی که بعد از مرگ باقی‌اند.

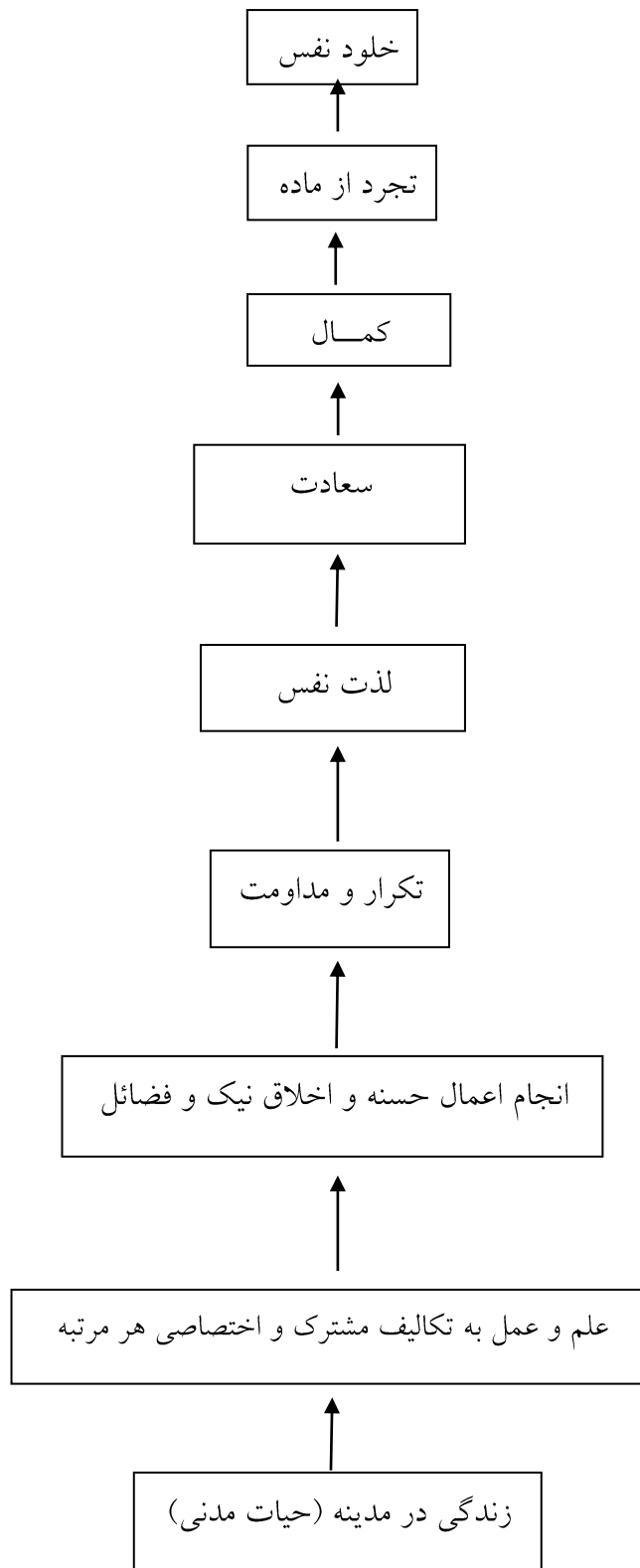
1- یک دسته از نفوس که بعد از مرگ باقی‌اند، انسان‌های اهل مدینه فاضله می‌باشند، اهل مدینه فاضله از فطرت انسانی سلیم برخوردار بوده و معقولات را به طور صحیح و واضح درک کرده و به فضیلت عمل کرده‌اند به عبارت دیگر این گروه در عقل نظری یعنی کسب معقولات و در عقل عملی یعنی عمل کردن به فضایل موفق بوده‌اند، و همین‌ها هستند که به سعادت خواهند رسید.² در این مدینه زندگی توأم با خیر و سعادت بوده و فضایل در آن شیوع دارد و بر مردم ضروری است که بر افعال خیر مواظبت داشته باشند.

در دیدگاه وی، رابطه زندگی مدنی و رسیدن به جاودانگی‌ای که همراه با سعادت باشد، به صورت زیر است:³

1 - جوزف الهاشم، *فارابی دراسة و تصوص*، بیروت، منشورات دارالشرق الجدی، 1960 م، ص 129-130.

2 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 82.

3 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضله*، پیشین، ص 112-113.



بنابر این روشن است که از نظر ابونصر، همه مردم را امکان رسیدن به سعادت و جاودانگی نیست، و تنها نفوس طاهره مقدسه هستند که می توانند حجب غیب را بردارند و به عوالم نور و بهجت راه یابند و این همان نظریه سعادت یا اتصال فارابی است، که فلاسفه بعدی نیز آن را پذیرفته اند.

2- گروه دوم اهل مدینه فاسقه اند، که نفوس آنها با مرگ از بین نمی رود و جاودانه باقی می ماند، اما این نفوس همواره در عذاب به سر خواهند برد، چرا که آنها معقولات را درک کرده، ولی به فضیلت عمل نکرده اند، یعنی آراء آنها آراء اهل مدینه فاضله است و به آنچه باید اعتقاد داشته باشند، اعتقاد دارند، لکن افعال آنها افعال اهل مدینه جاهلیه است.¹ اسحاق بن لطیف، فیلسوف یهودی، در یک نسخه خطی به زبان عبری که در کتابخانه ملی پاریس موجود است، متذکر شده که فارابی در کتاب *الملة الفاضله* خود اثبات کرده که نفوسی که اهل مدینه فاسقه اند و به معرفت خیر نائل شده اند، ولی برای وصول به آن نکوشیده اند، بعد از فناء بدن با همان معرفت که کسب کرده بودند باقی می ماند، ولی نه می توانند به کمال واقعی برسند و نه فانی شوند.² از آنجا که این نفوس آراء و عقاید اهل مدینه فاضله را دارند، مجردند و به فناء بدن فانی نمی شوند، اما به خاطر اعمال نادرست و ناشایسته که موجب هیئت های ناپسندی در نفس آنها شده است، بعد از مرگ در عذاب سخت واقع خواهند شد.³ بنابراین سرنوشت عالم فاسق بدتر از جاهل فاسق است.

البته نفوس تا هنگامی که سرگرم چیزهای بی باشند که به وسیله حواس درک می شوند، رنج و عذابی را که از شکل و صورت عالم ماده به آنها می رسد را در نمی یابند اما زمانی که نفس به کلی از حواس مجرد شود، آن رنج و عذاب را در می یابد، و همه دهر در

1 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 129.

2 - حنا الفاخوری، پیشین، ص 422، به نقل از نسخه خطی به شماره 982-128.

3 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 139.

رنجی عظیم باقی می ماند.

همچنانکه در همین دنیا به علت وجود موانعی، انسانها برخی از لذات و آلام را درک نمی کنند؛ مانند شخص مریضی که به علت از کار افتادن ذائقه، شیرینی را بد می داند و یا افرادی که به مرض بولیموس گرفتارند از خوردن غذا رنج می برند؛ اما با برگشتن قوای جسمانی به حالت طبیعی خود انسان در این صورت لذات و آلام را درک می کند، در آخرت و پس از مفارقت نفس از بدن، نفس لذات و آلام را بطور واقعی درک می کند چون مانع ادراک که بدن و موانع بدنی بود، دیگر وجود ندارد و نفس به لذت و الم واقعی خود که همان سعادت و شقاوت است پی می برد.¹

در واقع این نفوس با اینکه مسیر کمال و سعادت را می دانستند اما چون همواره گرفتار دو راهی میان صواب و خطا و نیک و بد می ماندند، دوام همین معارضه و کشمکش نفسانی است که بعد از مرگ و فنا شدن بدن از آن به عذاب اخروی تعبیر می شود.

نفوسی که با مرگ نابود می شوند

3- گروه سوم نفوس انسانی است که با مرگ از بین می روند و خود شامل سه دسته

می شوند:

الف) اهل مدینه جاهلیه:

کسانی که نه آراء و عقاید اهل مدینه فاضله را دارند و نه اعمال آنها را، و به عبارت دیگر نه شناختی در مورد سعادت دارند و نه به فضیلت عمل کرده اند، اگر به سعادت ارشاد شوند، نمی فهمند و از خوبیها فقط سلامت بدن، راحتی، ثروت، کسب جاه و افتخار، کشور گشایی و بهره بردن از لذات را می شناسند. دوست دارند محترم و معظم باشند و هر کاری خواستند انجام دهند.²

1 - ابونصر فارابی، *فصوص الحکم*، پیشین، ص 36-38.

2 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 127.

نفوس آنها در مرحله قوه و کمال نایافته، باقی میمانند و به کمال و فعلیت نمی‌رسند، از این رو از ماده مجرد نمی‌شوند و با فنای بدن فانی می‌گردند، همان طور که حیوانات و درندگان و خزندگان فانی می‌شوند.¹

ب) اهل مدینه ضاله:

کسانی که دارای عقاید صحیح بوده‌اند، ولی مرتد شده‌اند و آراء فاسدی در عقایدشان راه یافته است. از نظر فارابی فقط آن کسانی که با انگیزه‌های جاهلی این گروه را به گمراهی کشانده‌اند و این مدینه را دگرگون کرده‌اند - در حالی که سعادت را می‌شناختند - بعد از مرگ باقی و معذب‌اند ولی بقیه که از آنها پیروی کرده‌اند، بعد از مرگ نابود می‌شوند.²

ج) اهل مدینه مبدله:

کسانی که جزو اهل مدینه فاضله بوده‌اند و سپس در عقاید و افعال آنها تبدیلی رخ داده است؛ آنها در اصل همگام با آن موازی بوده‌اند، لکن در طول زمان از آن عقاید دور افتاده‌اند. از نظر فارابی فقط رئیس آنها اگر عمداً چنین عملی را انجام داده باشد، بعد از مرگ معذب خواهد بود، ولی پیروان او همه با مرگ فانی می‌شوند.³

فارابی این نکته را متذکر می‌شود که اختلاف احوال مردم از حیث فضیلت که موجب اختلاف آنان در مدارج خلود می‌شود تنها جنبه فردی ندارد و منحصر به اشخاص آنان نیست بلکه، بر حسب تعلق آنان به اقسام مختلف از مدن و اجتماعات و گروهها هم می‌باشد.

اشکالی که اینجا ممکن است به ذهن برسد این است که چرا فارابی بین نفوس

1 - همان، ص 139.

2 - همان، ص 129.

3 - همان.

مختلف فرق گذاشته و قائل به خلود برخی از نفوس است؟ مگر نه اینکه خود می گوی: « نفس توسط عقل فعال به طور یکسان به همه انسانها افاضه می شود» پس چرا قائل به خلود و بقاء برخی از این نفوس شده است؟

این به دلیل آن است که وی به وحدت نفوس انسانی و ماده عقلی آنان برای قبول این فیض معتقد نیست، و هر انسانی را به مقتضای فطرت و سرشت، شایسته پذیرفتن دریافت های عقلی از سوی عقل فعال نمی داند، چرا که هر انسانی در چگونگی به وجود آمدن و کیفیت قوا و نیرو، با هم یکسان نیستند و نسبت به هم برتری هایی دارند، و چنانچه اشاره شد، ابونصر افعال اکتسابی نفوس را در حیات دنیوی، در هیئت نفسانی آدمی مؤثر می داند و به سبب همین دو اختلاف فطری و کسبی است که، قائل به تفاوت نفوس از حیث بقاء و فناء و از حیث مراتب و مدارج بقاء می شود.¹

اتحاد یا تعیین نفوس بعد از مرگ

تا اینجا از نظر فارابی مشخص شد که چه نفوسی بعد از مرگ باقی می ماند، حال مسأله مهم و اساسی این است که آیا این نفوس بعد از مرگ باهم متصل شده و نفس کلی را تشکیل می دهند یا همچنان به حالت تعیین و کثرت خود پایدارند؟ در این مسأله برخی به اشتباه به فارابی نسبت داده اند که چون او قائل است، اختلاف افراد انسانی در اثر اختلاف ماده (بدن) آنهاست، لذا نفوس انسانی بعد از مرگ به هم می پیوندند و یک نفس کلی را تشکیل می دهند، که در آن نفوس تشخیص و فردیت خود را از دست می دهند.²

اما واقعیت آن است که فارابی در این مورد می گوی: نفوسی که در یک درجه از کمال و نقص باشند و به عبارت دیگر در نوع مشترک باشند، به هم می پیوندند و این

1 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 82.

2 - دکتر محمود قاسم، پیشین، ص 166.

اتصال از قبیل اتصال اجسام نیست، بلکه از نوع اتصال معقول به معقول است.¹ به عبارت دیگر وی قائل است که نفوس اهل سعادت بعد از مرگ به نفوس مشابه خویشتن متصل می گردند و هر چه نفوس مشابه بیشتری به یکدیگر پیوندند، لذت هر یک از آن نفوس بیشتتر می شود؛ زیرا هر چه نفوس بیشتتر باشند، هریک از آنها خویشتن را و مانند خویشتن را به طور مکرر تعقل می کند.² از این عبارت فارابی که می گوید «هر یک از نفوس خویشتن را و مانند خویشتن را به طور مکرر تعقل می کند» معلوم می شود که از نظر وی نفوس بعد از مرگ تعین خود را از دست نمی دهند.

فارابی در کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* تصریح می کند که نفوس بعد از مرگ تعین خود را حفظ می کنند و تعین نفوس بعد از مرگ در اثر این است که هر نفسی قبلاً به بدنی تعلق داشته است و هر بدنی مزاجی دارد، از این رو بعد از مرگ نفوس کثرت دارند هر چند دیگر به بدنی تعلق ندارند؛ اما همین که در یک زمانی هر کدام به یک بدنی تعلق داشته اند برای این که بعد از مرگ از هم متمایز باشند کافی است.³

البته باید به این نکته توجه داشت که اجتماع و اتحاد نفسانی، فقط نفوسی را حاصل می شود که به حد اعلی و اکمل مفارقت رسیده و اتصال به عقل فعال یافته باشند؛ اما نفوسی که به سبب حفظ تعلقات مادی موفق به درک چنین مقامی نشده اند، با اینکه در واقع باید تعلق آنها به رتبه واحدی موجب اجتماع و اتصال شان به یکدیگر باشد؛ اما وصول به چنین رتبه واحدی برای آنها میسر نیست؛ زیرا به قول فارابی تعلق به احوال مختلف مادی که بی نهایت با همدیگر مغایرت دارد موجب این خواهد بود که وجود مغایرت نفوس با همدیگر نیز بی نهایت باشد و بقای آثار کسب شده از این وجوه تغایر، موجب

1 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 133.

2 - همان، ص 133.

3 - ابونصر الفارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 132.

این شود که بعد از فنای بدن رتبه واحدی برای آنها حاصل نگردد تا در آن با یکدیگر
اجتماع و اتصال یابند.¹

گفتار سوم: سعادت و شقاوت نفوس

در مسأله سعادت و شقاوت نفوس، به دو جنبهٔ مختلف باید توجه داشت؛ اول این‌که فارابی سعادت و شقاوت انسان‌ها را در چه می‌داند، به عبارت دیگر عامل سعادت یا عذاب نفوس چیست؟ و راه‌های رسیدن به سعادت کدام است؟ و دوم این‌که نفوسی که به سعادت یا شقاوت می‌رسند، آیا در آن جاودانه‌اند و تا ابد در سعادت عظیم یا شقاوت الیم باقی می‌مانند، یا این‌که پس از مدتی به لذات یا رنج‌ها عادت کرده و برای آنها تکراری می‌شود و اهل عذاب هم زمانی، بعد از چشیدن رنج‌های بسیار از جهنم رهای می‌یابند؟

با توجه به این سؤالات شناخت معنا و مفهوم سعادت - که شقاوت در مقابل آن قرار دارد - ضروری به نظر می‌رسد. چنان‌که فارابی در *السیاسة المدنیة* در این رابطه می‌گوید: «چون هدف از آفرینش انسان این است که به سعادت نهایی برسد، ناچار در راه رسیدن به آن نخست باید معنای سعادت را بشناسد و آن را غایت کار و نصب العین خود قرار دهد.»¹

وی می‌گوید:

«هر انسان تصور خاصی از سعادت دارد و هر کس تلقی خود را عین سعادت مطلق می‌پندارد.»²

تعریف سعادت

فارابی در کتاب *آراء اهل مدینه فاضله*، می‌گوید:

1 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 86.

2 - ابونصر فارابی، *الاعمال الفلسفیه (کتاب التنبیه علی سبیل السعاده)*، تحقیق و مقدمه دکتر جعفر آل یاسین، بیروت، دارالمناهل، 1992م، ص 229.

«و السعاده هی الخیر المطلوب لذاته و لیست تطلب اصلاً و لا فی وقت من الاوقات لینال بها شیء آخر و لیس وراءها شیء آخر. یمکن ان یناله الانسان اعظم منها...»¹

سعادت عبارت از چیزی است که خود لذاته خیر و مطلوب بوده و از اموری نیست که به طور مطلق یا در وقتی از اوقات مطلوب بالغیر و وسیله وصول به چیز دیگر باشد و اصولاً و رای آن چیز دیگری عظیم‌تر از آن نیست که انسان بتواند بدان دست یابد. ابونصر در جای دیگری می‌گوید: «سعادت غایت مطلوبی است که همه انسان‌ها مشتاقانه خواهان آنند و با تلاش به سوی آن حرکت می‌کنند، زیرا سعادت، کمال و برترین خیرهاست، و همه انسان‌ها خیرخواه و کمال‌طلب‌اند و فطرت کمال‌طلبی آن‌ها را به سوی سعادت می‌کشاند.»²

وی با وصف سعادت به کمال و برترین خیر، خیرات را به خیرات ذاتی و وصفی تقسیم می‌کند و بر این باور است که خیرات ذاتی کامل‌تر و مقبولیت ذاتی دارند،³ و نهایت کمال انسانی‌اند.⁴ بنابراین همه خیرات، در راستای سعادت معنا می‌یابند و آن چه در نهایت به سعادت ختم نشود، شر است.⁵

1- عامل سعادت یا شقاوت نفوس

برای نفس بعد از بدن سعادت‌ها و شقاوت‌های وجود دارد و این احوال در وضع نفوس مختلف فرق می‌کند و هر نفسی مستحق حالتی است.⁶

1 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 101.

2 - ابونصر فارابی، *الاعمال الفلسفیه*، پیشین، ص 227.

3 - همان.

4 - همان، ص 229.

5 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 110.

6 - ابونصر فارابی، *عیون المسائل*، پیشین، ص 21.

فارابی هر یک از نفوس مدینه‌های مختلف را بر حسب عقاید و اعمالی که داشته‌اند مستحق بقاء یا فناء و سعادت یا عذاب می‌داند.

وی اهل مدینه فاضله را اهل سعادت دانسته و معتقد است این کمال و سعادت در وهله اول از طریق اراده و میل آنها حاصل شده است. همچنان که اهل مدینه فاسقه نیز شری که نصیبشان می‌شود به وسیله اراده و میل آنها توسعه یافته است.¹

ابونصر معتقد است که، غایت عقل انسانی و سعادت او همین است که با عقل فلک اتحاد یابد و از ماده رهایی جوید، و این اتحاد او را به خدا نزدیکی می‌کند.²

نکته اساسی در اینجا آن است که ابونصر راه دستیابی به مرتبه عقل فعال و متحد شدن با عقل فلک و رهایی از ماده و در نهایت راه وصول به سعادت را چه می‌داند؛ تا بدین وسیله نفس از شقاوت ابدی یا فنا و نابودی نجات یابد.

در این قسمت به برخی از عوامل مؤثر در وصول به سعادت از نظر فارابی اشاره می‌شود:

الف) علوم و معارف

فارابی همه علوم و معارف را در کتاب *تحصیل السعادة* به چهار بخش فضایل نظری، فکری، خلقی و عملی منحصر کرده است و تحصیل آنها را موجب وصول به کمال می‌داند:

«يحتوي كل منها على جميع الاشياء التي تكمل بها تلك الامم و تسعد»³؛

«هر کدام از این علوم و فضایل مشتمل بر چیزهایی است که موجب می‌شود یک امت به کمال و سعادت برسد.»

فارابی در جای دی‌گر می‌گوید: همان طور که از فضایل عملی پیداست، علم و عمل

1 - ابو نصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 113.

2 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 23.

3 - ابونصر فارابی، *الاعمال الفلسیفیه (کتاب تحصیل السعادة)*، پیشین، ص 175.

در کنار هم برای رسیدن به کمال مؤثر هستند.¹

ب) دین

غایت دین و شریعت و هدف از تشریح آن برای انسانها رسیدن به سعادت است.²

«الغایة القصوی التي لاجلها کون الانسان و هی السعادة القصوی»³؛

«دین است، که غایت قصوایی را که تکوین انسان به خاطر آن است، ارائه

می دهد.»

ج) فلسفه

فارابی غایت فلسفه و حکمت را معرفت به واحد می داند و معتقد است این صنعت،

هم در بخش نظری و هم در بخش عملی، هدایتگر انسان به سوی سعادت است:

«الفلسفه هی التي بها ننال السعادة»⁴

د) هنر

فارابی همچنین علوم و صنایع را به دو بخش تقسیم می کند:

«الصنایع صنغان، صنف مقصوده تحصیل الجمیل و صنف مقصوده تحصیل

النافع»⁵؛

«یک صنف غایتشان تحصیل زیبایی و صنف دیگر هدفش تحصیل

سودمندی است.»

و سپس می فرماید: به واسطه صنایع جمیله می توان به سعادت نایل شد.

1 - ابونصر فارابی، *الدعاوی القلیبه*، حیدرآباد دکن، مجلس دائرة المعارف العثمانیه، 1349ق، ص 11.

2 - ابونصر فارابی، *الملة*، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، 1967م، ص 43.

3 - ابونصر فارابی، *الاعمال الفللسفیه (کتاب تحصیل السعادة)*، پیشین، ص 185.

4 - ابونصر فارابی، *الاعمال الفللسفیه (کتاب التنبیه علی سبیل السعادة)*، پیشین، ص 257.

5 - همان، ص 255.

وی در باره کاربرد اشعار و موسیقی در غیر لهو و لعب می گوید:
«برای رسیدن به اکمل مقاصد انسانی، که همان سعادت عظیم است،
مؤثر می باشد.»¹

ه) اجتماع و تعاون

معلم ثانی معتقد است که انسان‌ها برای تأمین ضروریات زندگی و دستیابی به برترین احوال انسانی و کمالات شایسته خود، به طور فطری گرایش به اجتماع دارند، آن هم اجتماعی که افراد آن با هم تعاون و همکاری داشته باشند.

«الاجتماع الذی به یتعاون علی نیل السعادة هو الاجتماع الفاضل.»²
«اجتماعی که تعاون در آن موجب نیل به سعادت است، همان جامعه
فاضله است.»

فارابی در تعریف مدینه، تعاون مردم را برای رسیدن به کمال اخروی، متذکر می شود:

«یتعاون اهلها علی بلوغ الکمال الاخیر»³

و) زوال شرور

فارابی در *السیاسة المدینه* وصول به سعادت را از راه برطرف شدن شرور و بدی‌های ارادی و طبیعی از بین ملتها و مدینه‌ها می‌داند، به شرطی که به جای آن‌ها خیرات ارادی و طبیعی جایگزین گردد.

«و بلوغ السعادة انما یکون بزوال الشرور عن المدن و عن الامم لیست
الارادیة منها فقط بل و الطبیعیة»⁴

1 - ابونصر فارابی، *الموسیقی الکبیر*، ترجمه آذرتاش، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1375.

2 - ابونصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 113.

3 - ابونصر فارابی، *فصول منتزعه*، تحقیق و مقدمه دکتر فوزی متری نجاری، چاپ دوم، بیروت، دارالمشرق، 1993م، ص 46.

4 - ابونصر فارابی، *السیاسة المدنیة*، پیشین، ص 95.

و اما فارابی شقاوت در حیات اخروی را عبارت می‌داند از زجر و عذابی که ملازم با بقایای شوق به لذات جسمانی است و بر نفوس عارض می‌شود، این نفوس علی رغم التزام نظری به فضیلت، بر اثر دلمشغولی‌های مادی که آنها را از عمل کردن به رسالت عقلائی‌شان باز می‌دارد، به زیر کشیده می‌شوند، و اینک که در حالتی نامتجسد ثبوت یافته‌اند، از امیالی که لذایذ حسی آنها را ارضا می‌کرده دائماً رنج می‌برند و هر قدر نفوس اهل عذاب و رنجی که این دنیا را ترک می‌کنند و به ایشان ملحق می‌شوند بی‌شتر گردد، آن رنج و عذاب هم افزایش می‌یابد.¹

2- خلود سعادت و خلود شقاوت

در آثار فارابی اثر، یا نشانه‌ای مبنی بر اینکه وی قائل به پایان پذیری سعادت یا شقاوت و عذاب باشد، دیده نشده است.

فارابی برای رساندن مردم به سعادت، بسیار تأکید می‌کند، از یک طرف شرایط و خصوصیات ویژه‌ای برای رئیس اهل مدینه فاضله قرار می‌دهد، تا توانایی اداره خاص جامعه را داشته و مردم را به خیر و کمال برساند. و از طرف دیگر وی بی‌شتر مردم را با مرگ، فانی و نابود شده می‌داند؛ زیرا غالب انسان‌هایی که ما مشاهده می‌کنیم گرفتار پیروی از هوای نفس خود هستند و هدفی جز تحصیل زندگی مادی بهتر ندارند و از سعادت واقعی خود بی‌اطلاعند. بنابراین از نظر وی تعداد بسیار کمی از مردم، آن هم به شرط انجام اعمال فاضله و رسیدن به عقل فعال به سعادت و کمال عظیم نائل می‌شوند.

لذا بعید است فارابی این تعداد محدود انسان‌ها را که با رنج و تحمل سختی‌ها و محروم کردن خود از لذات دنیوی به سعادت نائل شده‌اند را، در این خیر و کمال، ابدی و پایان ناپذیر نداند و قائل به خلود سعادت آنان نباشد.

ابونصر به طور صریح برای اشقیاء و اهل مدینه فاسقه نیز، شقاوت ابدی و خلود

1 - ابونصر فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله، پیشین، ص 138.

عذاب را متذکر شده است.¹

1 - ابو نصر فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله*، پیشین، ص 143.

جمع بندی و نتیجه

بنابراین فارابی قائل به خلود و بقای نفس است، و این خلود و جاودانگی را برای نفوس صالح و نفوس بدکار دانسته و معتقد است نفوس انسان‌هایی که در حد فاصل خوبی و بدی قرار دارند، با مرگ نابود شده و از بین می‌روند، البته بقاء را مشروط به فعلیت یافتن عقل بالقوه می‌داند، و به سعادت و شقاوت ابدی و پایان ناپذیری نفوس باقی مانده، بعد از فنای بدن، تأکید می‌کند.

بدین ترتیب تناقضی در عقاید فارابی راجع به خلود نفس مشهود نیست، و فهم نظر قطعی او در این باره آسان است، و اشکالات وارده از طرف مخالفان یا محققان را می‌توان پاسخ گفت. چنانچه افرادی همچون ابن رشد که فارابی را منکر خلود نفس شمرده‌اند؛ و این عقیده را در نظر این حکیم از اقسام خرافات پنداشته‌اند، به سخنان و عقاید او توجه دقیقی نکرده‌اند.

تردیدی نیست که فارابی در راه وفق دادن فلسفه و دین رنجی صادقانه و مخلصانه متحمل شده، و به اقوال مردم توجهی نکرده و خود از منابع اصلی استفاده کرده است؛ و اگرچه برخی از سخنان و عقاید وی نظری و دور از واقعیت و مخالف مبانی اسلام است؛ اما چاره‌ای جز این برای هماهنگ ساختن فلسفه و دین نداشته است، لذا فیلسوفان متأخر فارابی هیچ‌گاه نباید تلاش‌های او را در باز شدن راه‌های جدید فلسفی - دینی فراموش کنند، و فلسفه اسلامی را مدیون زحمات او بدانند، چرا که فارابی مؤسس و بنیان‌گذار فلسفه اسلامی است و نظام فکری او چنان در کمال اثتلاف و انتظام و ارتباط است که افراد آن کاملاً با یکدیگر ارتباط متقابل دارند.